

نگاهی جامعه‌شناختی و عرفانی به گستره و زمینه‌های بدینی در مثنوی

سید محمد دشتی*

اسما حسینی**

محمد امین احسانی اصطهباناتی***

چکیده

بدینی یکی از کلیدواژه‌های مهم در فلسفه، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است که خود، محصول زمان، مکان، شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است. مولانا به عنوان شاعری عارف و منتقدی اجتماعی که به تعالی روح و اندیشه انسانی نظر دارد، همواره می‌کوشد تا در قالب مصلحتی اجتماعی، به نقد جامعه و اوضاع و احوال پیرامون خویش بپردازد. در عصر و زمانه مولانا، مشکلات و مصائب سیاسی و فرقه‌ای، آشوب‌های ناشی از حمله مغول، سلطه زاهدان و صوفیان دغل‌کار و قاضیان رشوه‌گیر، همه و همه، سبب شده است که مولوی نه به عنوان شخصی بدبین و منفی‌نگر از لحاظ روان‌شناسی (پارانویید)، بلکه در هیئت منتقدی واقع‌بین، فساد و تباهی جامعه خویش را به تصویر بکشد. در این پژوهش، نگاه مولانا را به هریک از عوامل زمینه‌ساز بدینی، از منظر جامعه‌شناختی و عرفانی مورد توجه قرار خواهیم داد. نتایج این جستار که با رهیافتی توصیفی تحلیلی به مطالعه مثنوی معنوی پرداخته است، نشان می‌دهد که مولانا به بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی عصر خویش، اعم از حاکمان و شاهان، زاهدان ریاکار و صوفیان و دیگر اقشار جامعه، دید بدبینانه‌ای دارد که البته با توجه به شرایط جامعه در آن روزگار، طبیعی به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: بدینی، جامعه‌شناسی تاریخی، زمینه‌های ایجاد بدینی، مثنوی مولانا.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون، نویسنده مسئول / seyyedmohammaddashti@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون / siminhosseini.ac@gmail.com

*** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان / ehsani.estahbani@gmail.com

۱. مقدمه

در *لغت‌نامهٔ دهخدا*، در بیان مفهوم لغوی «بدبینی» آمده است: «بدبین، کسی [است] که در امری یا در همهٔ امور به نظر سوء بنگرد، مقابل خوش‌بین. در اصطلاح فلسفه آن که دنیا را پر از یأس و حرمان و بدبختی بداند. بدبینی (pessimism): عمل بدبین، به بدگمانی نگرستن در امری یا در همهٔ امور، بدبینی کردن به دیدهٔ سوء‌ظن در امور نگرستن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه). بدبینی سابقه‌ای به‌درازای تاریخ انسان دارد و در برخی آیین‌های باستانی نیز وجهه‌ای بارز یافته است که از آن میان، به آیین مانوی به‌خاطر ارتباطی که محققان میان آن و تصوف یافته‌اند، اشاره می‌شود.

جهان‌شناسی مانوی بر دو اصل اساسی مبتنی است: نخست جدایی ازلی خیر و شر و دوم شکل‌گیری و آفرینش عالم و سپس اضمحلال آن در طی سه دوره. نگاه بدبینانه به جهان به‌دلیل باور به نبود سنخیت میان روح و ماده در جهان‌شناسی مانوی مطرح است. عالم مادی و تمام آنچه در آن است، نتیجهٔ فرآیندی اهریمنی است، به‌جز به‌جز روح و روشنائی محبوس در ماده. روح منشأ الهی دارد و باید به اصل خودش بازگردانده شود و عوامل مادی، مانع این رجعت است (منتظری و صمیمی، ۱۳۹۷: ۶۲).

مانویان و زرتشتیان، بر این باور بودند که جهان ماده، جهان ظلمت است و در برابر جهان نور که جهان روح است، قرار می‌گیرد. این عقیده بعداً وارد تصوف اسلامی شد و از طریق تصوف به ادبیات فارسی راه یافت.

در بین عقاید و مذاهبی که وجود و رواج آن‌ها در تصوف تأثیر گذاشته است مذاهب گنوسی را می‌توان ذکر کرد. پیروان این مذاهب غالباً جسم را به‌منزلهٔ زندان روح تلقی می‌کردند و نیل به ماورای عالم حس را به‌عنوان راز واقعی عرفان جست‌وجو می‌نمودند. عرفان گنوسی چنان تضادی بین روح و ماده، بین نور و ظلمت می‌یافت که نجات انسان را جز در رهایی از زندان ماده ممکن نمی‌دید و در ورای دنیای شر، دنیای دیگری را می‌نگریست که با پایان یافتن دنیای کنونی آغاز

می‌شد و نجات ابدی را ممکن می‌ساخت. نزد اکثر این فرقه‌ها اعتقاد به دو عالم - دنیای ظلمت و دنیای نور - اصل معرفت بود و نجات انسان از اسارت دنیای ظلمت و از قیود ماده با تعلیم منجی یا اجرای عبادات و اذکار خاص میسر شمرده می‌شد (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۹۸).

بنابراین سابقه نگرش منفی به دنیا، در آیین‌های کهن و از طریق آن‌ها در سنت ادبی عرفانی فارسی وجود داشته و یکی از زمینه‌های اصلی نگرش بدبینانه مثنوی نسبت به دنیا بوده است.

عرفان اسلامی، مکتبی فکری است که سیمای ناخوشایندی از دنیا نشان می‌دهد. اعتقاد به جهان ماده، همچون جهانی سرشار از تیرگی و پلشتی، باعث نگرش منفی عارف به دنیا می‌شود. عارفان، دنیا را زندان و خود را زندانی می‌پندارند و از این رو به آن نگرش و دیدگاه مثبتی ندارند و آن را دامی فریبنده تصور می‌کنند که موجب هلاکت و نابودی انسان می‌شود. این نوع نگاه به دنیا در مشرب فکری و عرفانی، با تعبیر مختلف بیان شده است. از دیدگاه عرفانی مولانا، دنیا از یک طرف مجموعه نعمت‌هایی است که برای بهره‌مندی انسان از آن‌ها، در مسیر کمال و ترقی آفریده شده و از سوی دیگر، غایتی جز بازداشتن انسان از تعالی ندارد و از این رو باید آن را دشمن داشت. گرچه مولانا شر مطلق را قابل تصور نمی‌داند، نگاه منفی او به جهان به نوعی تنازع بین اضداد را رقم می‌زند. «دنیایی که مولانا سیر روحانی خود و تمام عالم تکامل مستمر و بی‌وقفه خود را از آن طی می‌کند، دنیای تحول است. دنیای تنازع بین اضداد و تضاد بین آکل و مأكول است» (همو، ۱۳۷۵: ۲۷۷).

در این جستار، سعی شده از منظر جامعه‌شناختی و بررسی شرایط حاکم بر جامعه در عصر شاعر و نیز توجه به نظرگاه عرفانی مولانا، به بررسی مسئله بدبینی، در جهان‌نگری مولانا پرداخته شود. سؤال‌های اصلی پژوهش آن است که چه عوامل اجتماعی-سیاسی و عرفانی دینی، وجود بدبینی را در مثنوی رقم زده است؟ ثانیاً این مسئله در مثنوی، چه ابعادی یافته است؟ بنابراین، رویکرد تحلیلی این جستار، سیاقی

جامعه‌شناسانه و عرفانی یافته است.

۱-۱. طرح مسئله

تاکنون تحقیقات بسیاری با موضوع افکار و اندیشه‌های مولانا به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین عارفان و شاعران عرصه ادب فارسی انجام شده، اما در خصوص بررسی عوامل زمینه‌ساز بدبینی و منفی‌نگری در مثنوی، پژوهشی جامع صورت نگرفته است. ذکر این نکته ضروری است که نگارندگان این مقاله، از ادعای وجود بدبینی و منفی‌نگری در مثنوی، به‌عنوان عارضه‌ای روان‌شناختی پرهیز دارند و همچنان که خود مولوی، بارها در مثنوی با استناد به حدیث «الحزم سوء الظن» بر آن تأکید داشته است، لااقل بدبینی به محیط و مردمان را، در آن زمانه هولناک و پر آشوب، نوعی حزم و دوراندیشی می‌داند و از صفات انسان‌های هوشمند برمی‌شمارد.

۲-۱. سابقه پژوهش

با توجه به بررسی‌های انجام‌شده روی تحقیقات مرتبط، تاکنون پژوهشی جامع درباره گستره و زمینه‌های بدبینی در مثنوی مولانا، به‌ویژه از منظر جامعه‌شناختی و عرفانی، انجام نیافته است. چند پژوهش نسبتاً مرتبط هم به‌لحاظ نوع تحلیل، دیدگاه و سیاق پژوهش، با جستار پیش رو متفاوت است. در خصوص بررسی علل و عوامل دیدگاه بدبینانه موجود در مثنوی مولانا از منظر سیاسی و اجتماعی می‌توان به کتاب فرهنگ اجتماعی عصر مولانا (مباشری، ۱۳۸۹) اشاره کرد. مقاله «عارضه شخصیتی بدبینی و منفی‌نگری در مثنوی معنوی» (فراستی، ۱۳۹۳) هم بابتی را در این زمینه گشوده و به برخی از موارد بدبینی در مثنوی اشاره کرده است اما از آنجا که نوشته مذکور، تحقیقی کامل با ساختار پژوهشی به حساب نمی‌آید و نیز با توجه به آنکه نگارنده مقاله، مفهوم دویینی و احولیت را با منفی‌نگری و بدبینی اشتباه گرفته، نتایج مقاله ارزش استنادی والایی ندارد. همچنین می‌توان به مقاله «بازتاب مسائل اجتماعی فرهنگی در مثنوی معنوی مولانا: نگاهی به مثنوی از منظر جامعه‌شناسی ادبیات» (طهماسبی، ۱۳۸۸) اشاره کرد؛ که نویسنده آن ارکان حکومت، اصناف سیاسی، عامه مردم، ارکان علمی مانند

فقه‌ها، فلاسفه و صوفیان، شاعران، دلقکان، مداحان، زنان و اقوام را، در ابیاتی از مثنوی، مورد توجه قرار داده، اما به تحلیل دقیق عوامل نگرش مولانا نپرداخته است؛ از این رو مقاله فوق نیز با پژوهش پیش رو، در تحلیل و بررسی متفاوت است. بهنام‌فر (۱۳۸۱) در مقاله‌ای کوتاه، با عنوان «دنیا از دیدگاه مولوی در مثنوی با استناد بر آیات قرآنی» برخی موارد منفی‌نگری مولانا به جهان پیرامون را به صورت گذرا بررسی کرده است.

۳-۱. روش پژوهش

این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و شیوه سندکاوی و تحقیقات بنیادی صورت گرفته است. برای دستیابی به نتایج پژوهش، شواهد از هر شش دفتر مثنوی به صورت گزینشی انتخاب شده است. در انتخاب مصادیق به مواردی توجه شده است که با محتوای بحث همخوانی و سنخیت دارد. این جستار با تکیه بر جامعه‌شناسی زمان شاعر و با استفاده از منابع تاریخی معتبر، پیرامون روزگار مولانا و بذل توجه به نگرش عرفانی وی، به انجام رسیده است.

۲. چهارچوب نظری بحث

نگاه بدبینانه مولانا را می‌توان از دو جنبه بررسی کرد: نخست از جنبه اعتراض و انتقاد به اوضاع و احوال زمانه که بررسی آن، رویکردی جامعه‌شناسانه را می‌طلبد و دیگر، از جنبه توجه به عوامل عرفانی که زمینه‌ساز بدینی او شده و امعان نظر درباره آن‌ها، مقتضی رویکردی عرفانی است و بارزترین مصداق آن‌ها، مذمت جهان مادی است. مولانا در مثنوی به قصد عبرت‌آموزی، از تمثیل‌ها، اندرزها و پندهای بسیاری بهره گرفته است که در ورای هریک از آن‌ها می‌توان نگرش منفی وی را به تقریباً تمام اقشار جامعه و شرایط سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی عصر خویش، در کنار بدبینی عرفانی به دنیا مشاهده کرد.

قطعاً می‌توان یکی از دلایل اصلی بدبینی و نگرش منفی شاعران و نویسندگان عصر مولوی را، حمله مغول دانست. دوره مغول از نظر تنوع وقوع حوادث تعیین‌کننده یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین و پرحادثه‌ترین ادوار تاریخ ایران است. این حادثه

خون‌بار، علاوه بر ابعاد وسیع کشتار، تخریب و زوال تمدن، انحطاط فکری و فرهنگی و اجتماعی را به همراه داشت. از هم‌گسیختگی اوضاع اجتماعی، انحطاط فکری و فرهنگی، کشتار بی‌رحمانه و گسترده مردم، رواج انواع مظالم و مفاسد اجتماعی، تجاوز به جان و مال و ناموس مردم و فقر و نابسامانی نتیجه این یورش بود. شهرها و روستاها ویران و گاه با خاک یکسان شد. چنگیزخان خود باور داشت که عذاب خداست که بر سر گناهکاران فرود آمده است (نک: جوینی، ۱۳۶۸: ج ۱، ۸۱؛ ترابی، ۱۳۸۰: ۶۸). واکنش مردمان به حمله مغول سه گونه بوده است: «گروهی که عوام‌الناس بودند، بی‌خبر آمده و بر اثر می‌گذاشته‌اند، گروهی دیگر که غالب رجال از آنان بوده، برای مقامات دنیوی، خود را با طبقات فاسد حاکمه یا اجتماع هم‌رنگ می‌کرده و این مثل را به کار می‌بسته‌اند که "خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو" و گروه سوم که از این اوضاع به امان آمده بودند، دردها در دل و بارها بر جان داشتند و این دردها را یا از طریق نصیحت و پند و اندرز به متغلبان و زورمندان و هدایت آنان به خدمت خلق و دست برداشتن از ایذا و آزار مردم اظهار می‌کردند یا از راه انتقاد آشکار و تند و یا به روش طنز و هزل و شوخی و کنایه» (صفا، ۱۳۷۰: ج ۳، ۸۸).

مولانا جلال‌الدین محمد، که خود در یکی از مراکز تاخت‌وتاز مغول، یعنی آسیای صغیر می‌زیست، آسیب‌های روحی، روانی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی هجوم مغول را که خود از نزدیک شاهد بود و تأثیرات فاجعه‌بار آن را به شکل‌های گوناگون، در مثنوی به نمایش گذاشته است که یکی از مهم‌ترین جلوه‌های آن به تصویر کشیدن حس بدبینی به اوضاع اسفبار جامعه آن روزگار و سقوط اخلاقی آدمیان است. مولانا همان گونه که در عرصه پهناور مثنوی از آرزوها و آمال روح بلند انسانی سخن می‌گوید، انحطاط اخلاقی او را نیز از نظر دور نمی‌دارد. مولانا فروریختن بنیان‌های جامعه را بر اثر حمله مغول نظاره‌گر است و تنگدستی، بی‌سروسامانی و سقوط اخلاقی عامه خلق و فساد و قدرت‌طلبی حاکمان وقت را در آثار خود از جمله مثنوی بازگو می‌کند.

۱-۲. ارتباط زمانه مولانا با بدینی موجود در مثنوی

مولانا در دورانی پا به عرصه وجود نهاد که حکومت غزنویان به تاریخ پیوسته بود و اقتدار و عظمت دولت سلجوقیان در ایران نیز نابود و به آسیای صغیر، محدود شده بود و خوارزمشاهیان جای آنان را گرفته بودند. شیوه حکومت سلطان محمد خوارزمشاه البته با ستم و بی‌عدالتی درآمیخته بود، اما رویدادی که فصل تازه‌ای در تاریخ ایران گشود و سرنوشت این سرزمین را برای همیشه تغییر داد، حمله مغول بود.

علاوه بر این، اختلافات مذهبی و غلبه زاهدان ریایی و صوفیان فرصت‌طلب، در قونیۀ قرن هفتم آشکارا وجود داشت و از نگاه عارفی تیزبین مانند مولانا دور نماند و نگرشی بدبینانه و انتقادی را به بسیاری از امور و مسائل مذهبی، در وی موجب گردید. بنابراین طبیعی است که بدینی به دیگران که در جامعه نهادینه شده بود، در مثنوی نیز به صورت توصیه‌ای مؤکد درآید. نگرش منفی به محیط و آدمیان، بیشتر با زمانه مولوی و جو پرآشوب آن، ارتباط می‌یابد و طبیعی است که وی هم که با جامعه و ارباب قدرت مناسبات گسترده داشته، از آن، برکنار نمانده است.

۱-۱-۲. بررسی نمونه‌های بدینی در مثنوی با رویکرد جامعه‌شناسانه و تاریخی

۱-۱-۱-۲. بدینی به اوضاع حاکم و صاحبان زور و قدرت

تصویر جامعه در مثنوی، تصویری تیره و تار است. هرچند مولوی در بیان بیداد حاکمان به طنز و سخره سخن گفته، ظلمت اعمال آنان از لابه‌لای واژه‌های شاعر قابل دریافت است، چنان‌که معتقد است در جامعه‌ای زندگی می‌کند که معنی واژه‌ها در آن مقلوب گشته و «خیر»، عین «شر» شده است:

سوی جامع می‌شد آن یک شهریار	خلق را می‌زد نقیب و چوب‌دار
در میانه بیدلی ده چوب خورد	بی‌گناهی که برو از راه برد
آن یکی را سر شکستی چوب‌زن	و آن دگر را بردردی پیرهن
خون‌چکان رو کرد با شاه و بگفت	ظلم ظاهرین چه پرسى از نهفت
خیر تو این است جامع می‌روی	تا چه باشد شر و زرت ای غوی

(مولانا، ۱۳۹۵: دفتر ششم، ۷۶۸)

و در توصیف حاکمان وقت، می‌گوید:

نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه نوبت قبط است و فرعون است شاه
(همان: دفتر ششم، ۷۹۱)

با اندکی تأمل در ابیات مثنوی، می‌توان ستمکاری‌های حاکمان و ناخرسندی‌های مردم از بی‌عدالتی آنان را به‌وضوح مشاهده کرد؛ بی‌عدالتی‌ها و ستم‌کاری‌هایی که یکی از عوامل اصلی بدبینی و نگرش منفی در مثنوی است:

چاه مظلوم گشت ظلم ظالمان این‌چنین گفتند جمله عالمان
هرکه ظالم تر چشش باهول تر عدل فرموده‌ست بدتر را بتر
ای که تو از ظلم، چاهی می‌کنی از برای خویش دامی می‌کنی
گرد خود چون کرم پیلۀ بر متن بهر خود چه می‌کنی اندازه کن
(همان: دفتر اول، ۱۰۹)

ناخشنودی مولوی از حاکمان عصر خود را در ابیات زیر می‌توان دید:

حکم چون در دست گمراهی فتاد جاه‌پندارید در چاهی فتاد
ره نمی‌داند قلاووزی کند جان زشت او جهان‌سوزی کند
احمقان سرور شدستند و ز بیم عاقلان سرها کشیده در گلیم
(همان: دفتر چهارم، ۴۳۲)

۲-۱-۱-۲. بدبینی به ریاکاران زمان

یکی دیگر از مظاهر بدبینی مولانا، دیدگاه منفی و بیزاری جویی او از ریاکاران زمان است.

مولانا به زاهدان ریایشه، بدبین است و ریاکاری آنان را دامی برای فریب عوام می‌داند:

هست گریه‌روزه‌دار اندر صیام خفته کرده خویش بهر صید خام
کرده بدظن زین کژی صد قوم را کرده بدنام اهل جود و صوم را
(همان: دفتر پنجم، ۴۹۳)

او زاهدان ریاکار را سزاوار بدگمانی می‌داند و با بیانی تمثیلی، در داستان «قصه آن صوفی که زن خود را با بیگانه‌ای بگرفت»، به طرح این بدبینی و شکایت از احوال این

قوم می‌پردازد:

چون زن صوفی تو خائن بوده‌ای دام مکر اندر دغا بگشوده‌ای
(همان: دفتر چهارم، ۴۴۱)

مولانا سطحی‌نگری و عوام‌فریبی این زاهدان را به باد سرزنش می‌گیرد و با اهل مدرسه و فقیهان به مخالفت برمی‌خیزد. برای نمونه در داستان «آن فقیه با دستار بزرگ» مولانا از تظاهر و عوام‌فریبی این گروه انتقاد می‌کند و با زبانی سخره‌آمیز در حق این گروه، درصدد است تا زشتی و قُبَح ریاکاری و تزویر را نمایان و در اذهان جایگیر سازد: یک فقیهی ژنده‌ها درچیده بود در عمامه خویش درپیچیده بود
تا شود زفت و نماید آن عظیم چون درآید سوی محفل در حطیم
روی سوی مدرسه کرده صبح تا بدین ناموس یابد او فتوح
در ره تاریک مردی جامه‌کن منتظر استاده بود از بهر فن
درربود او از سرش دستار را پس دوان شد تا بسازد کار را
پس فقیهش بانگ بر زد کای پسر باز کن دستار را آنگه ببر
چون که بازش کرد آن‌که می‌گریخت صد هزاران ژنده اندر ره بریخت
ز آن عمامه زفتِ نابایست او ماند یک گز کهنه‌ای در دست او
بر زمین زد خرقة را کای بی عیار زین دغل ما را برآوردی ز کار
(همان: دفتر چهارم، ۴۹۳)

وضعیت نامطلوب مؤذنان، واعظان، خطیبان، زاهدان و صوفی‌نمایان عصر نیز، در کنار فقیهان، سبب بدبینی مولانا به این صنوف مذهبی است؛ از این رو در توصیف آنان می‌گوید: همچو قوم موسی اندر حرّ تیه مانده‌ای بر جای چل سال ای فقیه
می‌روی هر روز تا شب هروله خویش می‌بینی در اول مرحله
(همان: دفتر ششم، ۷۹۴)

در مجالس سبّعه نیز در نکوهش ریاکاری زاهدان سخن رفته است: «و جماعتی از معاصی روی گردانیدند و دنیا را رد کردند با خلق انس گرفتند نه برای خدا، برای آنکه

ایشان را عابد و زاهد خوانند. ایشان از صدق این حدیث بی‌خبرند به اتفاق آشنا گشته‌اند. این چنین سالوسی را از بهر دنیا چه آید؟ فمثلة کمثل الکلب تا به فروغ دروغ ایشان مغرور شدند و بر هوای نفس رفتند نه بر درس شرع و مَنْ سَنَّ سُنَّةَ سَيِّئَةٍ فَعَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ كُلِّ مَنْ عَمِلَ بِهَا» (همو، ۱۳۹۹: ج ۱، ۱۰۸).

مولانا که خود با وسعت مشرب به جهان تضارب آرا و اندیشه‌ها می‌نگریست، تا جایی که «حتی یک ترسای مست می‌توانست در مجلس سماع او حاضر شود و شور و عریده کند و قصابی ارمنی اگر به وی برمی‌خورد، از وی تواضع، شگفتی می‌دید» (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۹۳)، طبعاً ریاکاری، دنیاطلبی و تعصبات مذهبی را برنمی‌تافت؛ از این رو یکی از دردها و دغدغه‌های وی، زاهدنمایان و صوفیان آلوده به تزویر زمانه اویند که با اعمال شنیع خود، فسادهای بسیار برمی‌انگیختند تا بدانجا که باعث بدبینی حیرت‌آور مولانا به کسوت تصوف شدند، حال آنکه در ظاهر، خود وی نیز در شمار آنان و پوشنده همین کسوت بود! مولوی در بدبینی و انتقاد از این صنف، تا آنجا پیش می‌رود که مخاطب را از متابعت صوفیان نهی می‌کند:

هر کسی دعوی داوودی کند	هر که بی تمیز کف در وی زند
از صیادی بشنود آواز طیر	مرغ ابله می‌کند آن سوی سیر
نقد را از نقل شناسد غوی است	هین از او بگریز اگرچه معنوی است
رسته و بر بسته پیش او یکی است	گر یقین دعوی کند او در شکی است
این چنین کس گر ذکی مطلق است	چونش این تمیز نبود احمق است
هین از او بگریز چون آهو ز شیر	سوی او مشتتاب ای دانا دلیر

(مولانا، ۱۳۹۵: دفتر سوم، ۳۴۹)

در بیت زیر نیز صوفیان طبل‌خوار، لقمه‌جو، سگ‌دل و چون گربه روی‌شوی خوانده شده‌اند:

صوفیان طبل‌خوار لقمه‌جو سگ‌دلان و همچو گربه روی‌شوی
(همان، دفتر دوم، ۱۵۸)

مولانا، هر طرف از جهان را پُر از مرشدان و راهنمایان دروغین می‌بیند که از آن‌ها با تعبیر غول یاد می‌کند:

هر طرف غولی همی‌خواند تو را کای برادر راه خواهی، هین بیا
(همان: دفتر سوم، ۳۱۴)

۲-۱-۳. بدبینی حاصل از واژگونی ارزش‌ها

مولانا حاکمان جامعه و پادشاهان زمان را به‌عنوان نماد استبداد و بی‌عدالتی می‌نگرد که سبب دگرگونی ارزش‌ها شده‌اند. این نگرش بدبینانه مولانا در دفتر ششم در تمثیل «فقیر روزی طلب...» قابل مشاهده است:

این زمان سرها مثال گاو پیس	دوک نطق اندر ملل صد رنگ ریس
نوبت صدرنگی است و صد دلی	عالم یکرنگ کی گردد جلی
نوبت زنگی است رومی شد نهان	این شب است و آفتاب اندر رهان
نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه	نوبت قبط است و فرعون است شاه

(همان: دفتر ششم، ۷۳۱)

در تمثیل «حکایت مات کردن دلچک سید شاه ترمذ را» دلچکی را به تصویر می‌کشد که با شاه ترمذ شطرنج می‌بازد و پس از آنکه شاه را مات می‌کند، شاه، بر وی خشم می‌گیرد و او را سیاست می‌کند. دلچک، دوباره، برنده می‌شود، اما از ترس مجازات و تأدیب شاه، به زیر لحافی پناه می‌برد و می‌گوید که جرات ندارد آشکارا اعلام کند که شاه را مات کرده است:

شاه با دلچک همی شطرنج باخت	مات کردش زود خشم شه بتاخت
گفت شه شه و آن شه کبرآورش	یکیک از شطرنج می‌زد بر سرش
که بگیر اینک شهت ای قلتبان	صبر کرد آن دلچک و گفت الامان
دست دیگر باختن فرمود میر	او چنان لرزان که عور از زمهریر
باخت دست دیگر و شه مات شد	وقت شه شه گفتن و میقات شد
برجهید آن دلچک و در کنج رفت	شش نمود بر خود فکند از بیم تفت

زیر بالش‌ها و زیر شش نمد
گفت شه‌هی‌هی چه کردی چیست این
کی توان حق گفت جز زیر لحاف
ای تو مات و من ز زخم شاه مات
خفت پنهان تا ز زخم شه رهد
گفت شه‌شه، شه‌شه ای شاه‌گزین
با تو ای خشم‌آور آتش سـجاف
می‌زنم شه‌شه به زیر رخت‌ها
(همان: دفتر ششم، ۷۹۱)

مسلم است که مولانا همچنان که به حاکمان زمان بسیار بدبین بوده، دربارهٔ جاهلان روزگار که بر مسند ریاست شرعی نشسته‌اند، نیز نظر مساعدی نداشته است:

آنچه منصب می‌کند با جاهلان
از فضیحت کی کند صد ارسلان
عیب او مخفی است چون آلت بیافت
مارش از سوراخ بر صحرا شتافت
جمله صحرا مار و کژدم پر شود
چونک جاهل شاه حکم مر شود
مال و منصب ناکسی آرد به دست
طالب رسوایی خویش او شده‌ست
یا کند بخل و عطاها کم دهد
شاه را در خانه بیدق نهد
این چنین باشد عطا کاحمق دهد
حکم چون در دست گمراهی فتاد
جاه پندارید در چاهی فتاد
ره نمی‌داند قلاووزی کند
جان زشت او جهان‌سوزی کند
(همان: دفتر چهارم، ۴۶۹)

مولانا حاکمان عصر خود را چنان کژرفتار می‌بیند که به صراحت، حماقتِ سروری و پادشاهی آنان را زیر سؤال می‌برد:

احمقان سرور شدستند و ز بیم
عاقلان سرها کشیده در گلیم
(همان: دفتر چهارم، ۴۳۶)

۲-۱-۲. بررسی نمونه‌های بدبینی در مثنوی با رویکرد عرفانی و دینی

۲-۱-۲-۱. بدبینی به عشق مجازی

از مفاهیمی که مولانا در مقام عارفی واصل، به آن خوش‌بین نیست، عشق مجازی است زیرا از دیدگاه او مهم‌ترین ویژگی عشق مجازی، گذرا بودن و ناپایداری است؛ ازاین‌رو

این‌گونه عشق‌ورزی‌ها از نظر مولانا نکوهیده می‌نماید و اگر کسی در سطح عشق مجازی متوقف گردد و آن را طبق گفتهٔ عرفا پلی به سوی حقیقت نسازد (المجاز قنطرة الحقیقة)، مانعی بزرگ در مسیر کمال و تعالی محسوب خواهد شد:

عشق بر مرده نباشد پایدار عشق را بر حی جان‌افزای دار
(همان: دفتر پنجم، ۵۳۷)

و نیز:

زانکه عشق مردگان پاینده نیست زانکه مرده سوی ما آینده نیست
(همان: دفتر اول، ۲۱۸)

این‌گونه عشق‌ها از نگاه مولانا مطرود است و جان‌کدنی بی‌فایده:
هرچه جز عشق خدای احسن است گر شکرخواری است آن جان‌کندن است
(همان: دفتر پنجم، ۵۲۷)

هرچند ممکن است این عشق‌ها با ریاضت، مراقبه و ممارست بر یاد حق به عشق حقیقی مبدل شود:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است
(همان: دفتر اول، ۲)

اما از آنجا که جان‌های در بند آب و گل، قدرت رسیدن به مقامات معنوی را ندارند، عشق در معنی زمینی و جسمانی آن بالقوه برای سالک مذموم است؛ بنابراین از نظر مولانا امری منفی به حساب می‌آید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
(همان: دفتر اول، ۲۰۵)

۲-۱-۲. بدبینی عرفانی مولانا به دنیا

مولانا در بدبینی به جهان، وامدار یک سنت فرهنگی پرسابقه در ادب فارسی است که برخی ریشه‌های آن را در آموزه‌های آیین‌های باستانی، همچون مانویت می‌توان یافت. اما بدبینی به دنیا، ریشه‌هایی نیز در متون اسلامی دارد. مولوی دیدگاه خود را در باب

جهان، با نسبت دادن صفاتی همچون زشتی، ناپایداری، هلاک‌کنندگی، فریب‌کاری، بی‌اعتباری و ناراستی بیان می‌دارد. او دنیا را ساحره‌ای «گنده‌پیر» می‌داند که باید در قبال آن، بی‌نهایت محتاط بود:

کابلی ساحره دنیا است کاو کرده مردان را اسیر رنگ و بو
چون درافکندت در این آسوده‌رود دم‌به‌دم می‌خوان و می‌دم قل اعوذ
تا رهی زین جادوی و زین قلق استعاذت خواه از رب الفلق
زان بُبی دنیات را سحاره خواند کاو به افسون خلق را در چه نشاند
هین فسون گرم دارد گنده‌پیر کرده شاهان را دم گرمش اسیر
در درون سینه نفاثات اوست عقده‌های سحر را اثبات اوست
ساحره دنیا قوی دانا زنی است حل سحر او به پای عامه نیست
ور گشادی عقد او را عقل‌ها انبیا را کی فرستادی خدا
(همان: دفتر چهارم، ۳۱۹۰)

گنده پیر است او و از بس چاپلوس خویش را جلوه دهد چون نوعروس
هین مشو مغرور آن گلگونه‌اش نیش نوش‌آلوده او را بجش
(همان: دفتر ششم، ۵۲۷)

خاستگاه نسبت دادن سحر به دنیا را که در ابیات مثنوی دیدیم، می‌توان در این حدیث نبوی یافت: «اتقوا الدنيا فوالذی نفسی بیده آن‌ها لاسحرٌ من هاروت و ماروت»؛ یعنی از دنیا دوری کنید و به آن خو بین نباشید چراکه سوگند به آن که جان من در دست اوست، دنیا بسی جادوگرتر از سحر هاروت و ماروت است (سیوطی، ۱۳۶۲: ج ۱، ۲۴۴).

مولوی این بدبینی را با تعبیر دیگری از جمله مردار و لاشه (جیفه) خواندن دنیا نیز نشان می‌دهد. ریشه این تعبیر را نیز در کلمات امام علی (ع) در تشبیه دنیا و اعراض آن به جیفه می‌توان نشان داد: «الدنيا جيفة و طلابها كلاب» (مجلسی، ۱۳۹۹: ج ۸۷، ۲۷۹):
من نمی‌کردم غزا از بهر آن تا ظفر یابم فروگیرم جهان

کاین جهان جیفه است و مردار و رخیص بر چنین مردار چون باشم حریص؟

(مولانا، ۱۳۹۵: دفتر سوم، ۳۵۱)

چشم مهتر چون به آخر بود جفت پس بدان دیده جهان را جیفه گفت

پس در این مردار زشت بی وفا این همه رشک است و خصم است و جفا

(همان: دفتر پنجم، ۵۱۲)

از دلایل بدینی مولانا به دنیا، فریبده شمردن آن است که با تمثیل مار بیان شده؛ ریشه این تمثیل را نیز می‌توان در نهج البلاغه یافت، آنجا که امام علی(ع) دنیا را به ماری فریبده تشبیه نموده و مؤمنان را به اعراض و نفرت از آن تشویق کرده‌اند: «دنیا گمراه‌کننده [است] و ماری فریبده با زهری کشنده» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۹).

می‌نماید مار اندر چشم مال هر دو چشم خویش را نیکو بمال

(مولانا، ۱۳۹۵: دفتر دوم، ۲۸۱)

سرانجام آنکه در قرآن کریم نیز که بیش از هر متن دیگری در مثنوی تأثیرگذار

بوده، جهان با عبارت «متاع الغرور» توصیف شده است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»

(حدید: ۲۰).

۲-۲-۳. بدینی به مردمان عصر

بی‌اعتمادی به اطرافیان از نشانه‌های بدینی است که بیش از هر چیز، نتیجه تأثیر محیط

نامساعد بر فرد است. «اعتماد افراد به دیگران، بیشتر به ارزیابی آنان از قابل اعتماد بودن

محیط اطرافشان برمی‌گردد تا به شخصیت و تمایلات فردی آنان» (محسنی تبریزی و

دیگران، ۱۳۹۰: ۴۲).

در فضای هولناک جامعه عهد مغول، طبیعی است که بدینی به دیگران نهادینه شود،

چندان‌که در مثنوی به صورت توصیه‌ای مؤکد درآید. اگر نگرش منفی به دنیا دارای

ریشه‌های استواری در متون دینی و تفکر عرفانی است، این ویژگی، بیشتر با زمانه

مولوی و جو پرآشوب آن ارتباط می‌یابد. مولوی با وجود اذعان به جنبه‌های متعالی

روح بشر و کرامت انسان، به دلیل ارتباط با جامعه و وقوف بر فساد و تباهی آن، از

بدبینی به همعصران خود برکنار نمانده است. البته می‌توان حدی از بدبینی را برای بقا در جوامع آشوب‌زده و در معرض اضمحلال، لازم دانست و بر این اساس وجود آن را همچون مولوی با استناد به حدیثی منسوب به پیامبر (ص) که در مثنوی به تکرار آمده، و در ادامه به آن اشاره خواهد شد، نشانه حزم و دوراندیشی تلقی کرد. چون این نوع بدبینی در مثنوی، با استناد به این حدیث، توجیهی دینی یافته و نیز به‌خاطر برخی ملاحظات، در بخش رویکرد عرفانی و دینی ذکر شد، اما وجه جامعه‌شناختی آن، بر نکته‌دانان پوشیده نیست. در ادامه، نمونه‌هایی از مثنوی که بر این نوع بدبینی دلالت دارند، آورده می‌شود.

آدمی مر مار و کژدم را چه کرد کو همی خواهد مر او را مرگ و درد؟
گرگ را خود خاصیت بدریدن است این حسد در خلق آخر روشن است
باز می‌گفت این گمان بد خطاست بر برادر این چنین ظنم چراست؟
باز گفתי حزم سوءالظن توسست هرکه بد ظن نیست کی ماند درست؟
(مولانا، ۱۳۹۵: دفتر دوم، ب ۲۳۰-۲۳۳)

مولوی در این ابیات، بر دوراندیشی تأکید دارد و آن را مطابق گفته منسوب به پیامبر (ص) عبارت از بدگمانی می‌داند، زیرا تا زمانی که انسان به محیط، شرایط و... بدگمان نباشد، به فکر تدبیر و چاره نیست. جمله «الْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ» در کتب احادیث آمده، اما برخی هم آن را ضرب‌المثل دانسته‌اند (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۲۵۴).

حزم آن باشد که ظن بد بری تا گریزی و شوی از بد بری
حزم سوءالظن گفته‌ست آن رسول هر قدم را دام می‌دان ای فضول
(همان: دفتر سوم، ب ۲۶۸-۲۶۹)

در این ابیات، بدبینی نه‌تنها مذموم نیست بلکه صفتی نیک پنداشته شده که موجب نجات و ایمنی می‌شود. دوراندیشی آن است که انسان بدگمان باشد تا از ناگواری‌ها نجات پیدا کند. چنان‌که گفتیم با توجه به اوضاع زمانه می‌توان مولوی را در این طرز نگاه حق به‌جانب دانست.

گفت پیغمبر که هستند از فنون اهل جنت در خصومت‌ها زبون
از کمال حزم و سوءالظن خویش نه ز نقص و بددلی و ضعف کیش
(همان: دفتر سوم، ب ۴۵۷۱-۴۵۷۲)

در این ابیات نیز بنا به گفته پیامبر(ص)، اهل جنت از کمال حزم خویش بدگمان
هستند و این بدگمانی نجات‌بخش آنان است. بدگمانی صفتی نیک و بایسته پنداشته
شده که موجب سعادت و رستگاری است و بدین ترتیب باز هم مستند به وجهی دینی
شده است.

آدمی را دشمن پنهان بسی است آدمی با حذر عاقل کسی است
(همان: دفتر اول، ب ۱۰۳۴)

دشمن پنهان را می‌توان هم اشاره به امیال نفسانی و خواطر شیطانی دانست و هم به
آدمیانی ناشناس که از دشمنی آن‌ها بی‌خبریم تعبیر کرد.

در ابیات مشهور و تأثیرگذار زیر، اغلب مردم آدمی‌خوار پنداشته شده‌اند که آشنایی
و رابطه دوستی با آن‌ها (که با تعبیر سلام‌علیک در بیت آمده) انسان را از شرشان در
امان نمی‌دارد. دل‌های همه (قید همه جالب توجه است) خانه دیو است و نباید فریب
آن‌ها را خورد. همه مردم از خاص و عام حتی سلامی بی‌طمع نمی‌کنند:

آدمی‌خوارند اغلب مردمان از سلام‌علیکشان کم جو امان
خانه دیو است دل‌های همه کم پذیر از دیو مردم دمدمه
(همان: دفتر دوم، ب ۲۵۱-۲۵۳)

بی‌طمع نشنیده‌ام از خاص و عام من سلامی ای برادر والسلام
(همان: دفتر سوم، ب ۳۳۵۹)

گفت حق است این ولی ای سیبویه اتقِ مِنْ شَرِّ أَحْسَنِتِ إِلَيْهِ
(همان: دفتر سوم، ب ۲۶۳)

بیت واپسین که نظایر آن را در مثنوی، باز هم می‌توان یافت از نقاط اوج نگرش
بدبینانه در این کتاب است. لزوم پرهیز از همگان به‌خصوص کسانی که به آن‌ها نیکی

کرده‌ایم از زبان خواجه شهری بیان شده و می‌دانیم بیانگر نظر خود مولوی است که چند بیت دیگر نیز در تأیید و تصویب آن آورده است (همان: دفتر سوم، ب ۲۶۴-۲۸۱). در بیت شگفت‌آور زیر، نیکی‌های آدمیان (لااقل گروهی بی‌شمار از آن‌ها)، دامی برای فریب و آزار شمرده شده است:

زانکه یک نُوشْت دهد با نیش‌ها که بکارد در تو نوشش ریش‌ها
(همان: دفتر سوم، ب ۲۲۵)

در دو بیت زیر، آشنایان و خویشان از شیر و اژدهای نر ترسناک‌ترند و باید از آن‌ها بر حذر بود:

کم‌گریز از شیر و اژدهای نر ز آشنایان و ز خویشان کن حذر
در تلاقی روزگارت می‌برند یادهاشان غایب‌ات می‌چرند
(همان: دفتر ششم، ب ۲۲۲۶-۲۲۲۷)

۳. نتیجه‌گیری

مولانا به‌مانند نقادی موشکاف و هوشمند، به تمامی ابعاد زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی و معنوی جامعه نظر دارد و با ریزینی و نکته‌دانی، مسائل عصر خویش را واکاوی کرده است. از ظلم و بیداد شاهان تا ریاکاری اهل علم و دین و قاضیان، تا اوصاف ناپسند نفسانی و انسانی، هیچ‌چیز از ذهن وقاد و نگاه نقاد مولانا دور نمانده است. وجود گستردهٔ ریا، ظلم و بیداد، رشوه، اوصاف رذیلهٔ نفسانی، کشتار هولناک مغول، فساد مردمان و زوال اخلاق در قدرتمندان و فرودستان جامعه، به‌علاوهٔ درگیری‌های مذهبی سبب شده است مولوی با نگاهی مطلقاً آمیخته به شک و بدبینی به ساختار جامعه و افراد آن بنگرد. شاهان، صوفیان، قاضیان و فقیهان، از جمله کسانی هستند که مولانا به‌تصریح از آنان یاد می‌کند و با بازگو کردن قصه‌ها و تمثیلاتی به‌غایت هنرمندانه، سعی در به‌تصویر کشیدن سیاهی‌های اجتماعی، فرهنگی، دینی و سیاسی جامعه دارد. مولانا را شاید نتوان فردی بدبین و منفی‌نگر در معنای روان‌شناسانهٔ کلمه دانست، اما این واقعیت که وی به‌عنوان منتقدی اجتماعی دربارهٔ هیچ‌یک از اقشار

جامعه دید مثبتی ندارد، انکارشدنی نیست.

علاوه بر آن، مولوی وارث سنتی عرفانی است که به دنیا دیدی منفی دارد. ریشه‌های این سنت را در اعتقادات ادیان باستانی و برخی اشارات متون دینی می‌توان نشان داد و گذشتن از کنار این حقیقت که وجه مهم دیگری از بدبینی در مثنوی را شکل می‌دهد آسان نیست. پاسخ به این پرسش نیز بر عهده پژوهش‌های آینده خواهد بود: وجود عامل سرنوشت‌ساز بدبینی در مثنوی، در تعالیم اخلاقی این کتاب چه تأثیری داشته است؟

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
۲. نهج البلاغه (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، چ ۳۲، قم: الهادی.
۳. بهنام‌فر، محمد (۱۳۸۱)، «دنیا از دیدگاه مولوی در مثنوی با استناد به آیات قرآنی»، *ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند*، شماره ۲، ۱۲۵.
۴. ترابی، علی اکبر (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی ادبیات*، تبریز: فروغ آزادی.
۵. جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۶۸)، *تاریخ جهان‌گشا*، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: اطلاعات.
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، چ ۴، تهران: دانشگاه تهران.
۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵)، *پله پله تا ملاقات خدا*، چ ۱۰، تهران: علمی.
۸. — (۱۳۷۹)، *جست‌وجو در تصوف ایران*، چ ۶، تهران: امیرکبیر.
۹. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۳۶۲ش)، *ذُر المثنوی فی التفسیر بالمأثور*، قم: مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی.
۱۰. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۰)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوسی.
۱۱. طهماسبی، فرهاد (۱۳۸۹)، «بازتاب مسائل اجتماعی فرهنگی در مثنوی معنوی مولانا (نگاهی به مثنوی از منظر جامعه‌شناسی ادبیات)»، *پژوهشنامه فرهنگ و ادب*، سال پنجم و ششم، شماره ۹، ۲۸۹-۲۷۰.
۱۲. فراستی، جواد (۱۳۹۳)، «عارضه شخصیتی بدبینی و منفی‌نگری در مثنوی معنوی»، *همایش کنگره ملی پژوهش‌های کاربردی علوم انسانی اسلامی*. گلستان.

۱۳. فروزان فر، بدیع الزمان (۱۳۸۱)، *احادیث و قصص مثنوی*، تنظیم حسین داوودی، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۴. مباشری، محبوبه (۱۳۸۹)، *فرهنگ اجتماعی عصر مولانا*، تهران: سروش.
۱۵. مجلسی، محمدباقر (۱۳۹۹)، *بحار الانوار*، قم: دار الکتب الاسلامیه.
۱۶. محسنی تبریزی و دیگران (۱۳۹۰)، «بررسی اعتماد اجتماعی با نگاهی نسلی به جامعه»، *نشریه جامعه‌شناسی کاربردی*، سال بیست و دوم، شماره ۴۱، ۷۰-۴۱.
۱۷. منتظری، سید سعیدرضا و صمیمی، پیمان (۱۳۹۷)، «جهان‌شناسی مانوی و ویژگی‌های عرفانی آن»، *مجله پژوهش‌های ادیبانی*، شماره ۱۲، ۶۴-۴۷.
۱۸. مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۹)، *مجالس سبعه*، تهران: مولی.
۱۹. — (۱۳۹۵)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد. آ. نیکلسون، چ ۳، تهران: نگاه.